

سرشناسه	: عابدی نژاد، امین، ۱۳۶۸
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه آزمون‌های پایه‌ی ششم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۹۷-۱۳۹۶)/مولفان امین عابدی نژاد و هادی حدادمنش.
مشخصات نشر	: تهران: نشر رمز، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۸ص:مصور، جدول، نمودار؛ ۲۹×۲۲ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۴۷-۰۴-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیبای مختصر
شناسه افزوده	: حدادمنش، هادی، ۱۳۶۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۳۳۱۸۳



نام کتاب	: مجموعه آزمون‌های پایه‌ی ششم آمادگی مدارس تیزهوشان ماخ (۹۷-۱۳۹۶)
نویسنده	: امین عابدی نژاد و هادی حدادمنش
ویراستار	: آرمان وکیلی
مدیر برنامه‌ریزی و تدوین	: کامبیز خالقی
تیراژ	: ۱۰۰ نسخه
قیمت	: ۲۷۰۰۰ تومان
نوبت چاپ	: اول ۱۳۹۶
تعداد صفحات	: ۱۴۰ صفحه
ناشر	: رمز
حروفچینی و صفحه‌آرایی	: موسسه فرهنگی و آموزشی اب و دانش ماخ
طراح جلد	: موسسه فرهنگی و آموزشی اب و دانش ماخ
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۴۷-۰۴-۷

آدرس مراکز فروش:

شماره ۱: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان مهدی‌زاده، پلاک ۲۷، واحد ۱۷.

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۲۵۲۴۴

شماره ۲: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان ژاندارمری، نرسیده به فخر رازی، پلاک ۹۶، پخش دوکاج و انتشارات گامی تا فرزندگان:

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۶۱۰۱۲ - ۶۶۹۶۰۹۱۶: خط ویژه دبیران: ۰۲۰-۶۶۹۵۴۰۲۰

کلیه حقوق چاپ و نشر کتاب محفوظ و متعلق به انتشارات رمز است و هرگونه کپی‌برداری از این مجموعه پیگرد قانونی دارد.

ساعت کمی از سه و نیم گذشته بود. به صفحه‌ی لپ‌تاپم و فایل سؤالاتی که برای آزمون آماده می‌کردیم خیره شده بودم. دستم به طراحی سؤالات نمی‌رفت. درست در سمت دیگه‌ی اتاق آرمان پشت میزش نشسته بود. در واقع خوابیده بود. پاهاشو گذاشته بود روی میز و خوابش برده بود. چشمم به پنجره و سیاهی پشتش افتاد. توی ساختمان روبرو یک چراغ روشن بود. شاید دانش‌آموزی داشت برای امتحانش آماده می‌شد.

ناگهان یه ماشین از توی کوچه رد شد. صدای ضبط ماشین خیلی زیاد بود. آرمان از خواب پرید. زیر لب چیزی گفت. دوباره چشاشو بست. با چشم بسته گفت: «تموم نشده هنوز؟» گفتم: «نه». گفت: «تمومش کن زودتر دیگه. میخام بازخوانی کنم برم خونه بخوابم.» گفتم: «باشه» دوباره به صفحه‌ی لپ‌تاپ خیره شدم. بعد چند لحظه به آرمان گفتم: «آرمان به نظرت دانش‌آموزایی که تو آزمونمون شرکت می‌کنن سر امتحان راجع به ما طراحا چه فکری می‌کنن؟» آرمان گفت: «هیچی. دوس دارن سرمونو ببرن.» گفتم: «چرا؟» گفت: «واسه این که ساعت سه و نیمه و تو هنوز دفتری که سؤالاتی سخت طرح کنی.» گفتم: «خب به نظرت دانش‌آموز سؤالاتی که توی همه‌ی کتابای بازار هست ببینه بهتره یا سؤالاتی با کیفیت؟» گفت: «ول کن تو رو خدا. زودتر تمومش کن. کمرم درد گرفت از بس رو صندلی چرت زدم.» گفتم: «نه اینو جواب بده بعد بخواب.» گفت: «خب دانش‌آموزا نمی‌دونن که تو چرا سؤالاتی طرح می‌کنی که نیاز به فکر کردن بیشتر داشته باشه.» گفتم: «یعنی نمی‌دونن من می‌خوام که فکر کردنو یاد بگیرن؟» گفت: «یاد بگیرن که چی بشه؟» گفتم: «یاد بگیرن که هر مسأله‌ای که توی زندگی باهاش مواجه شدن بتونن درست فکر کنن.» چشاشو باز کرد. یه نگاه عاقل اندر سفیه بهم کرد. گفت: «دانش‌آموز توی این سن کم چرا باید با مسأله‌ای مواجه بشه.» دفتم: «زندگی همینیه. همیشه یه چالش جلوی پاته.» گفت: «مگه نشنیدی؟ میگن دانش‌آموز نباید استرس تحمل کنه. باید بازی کنه. بخنده.» گفتم: «بازی و خنده مهمه. خیلی مهمه. ولی من دلم می‌خواد اگه دانش‌آموز یه مسأله‌ای توی زندگیش پیش اومد هم بتونه هم بازی کنه هم بخند.» در نممن می‌خوام از الان آموزش ببینه که چجوری ابعاد مختلف یه مسأله رو ببینه. اون وقت یاد گرفته که هر مسأله‌ای پیش اومد حتماً ازش راهی وجود داره.» یه کم سکوت کرد. بعد گفت: «باشه. سؤالاتو طرح کن زودتر بریم بخوابیم.»

دوباره خوابید. دوباره خیره شدم به پنجره. چراغ هنوز روشن بود. خودم فکر کردم که اگه دانش‌آموزام مث آرمان فکر کنن که میخوام اذیتشون کنم چی؟ اگه نتونم توی یاد دادن شیوه‌ی تفکر موفق باشم چی؟ اگه دانش‌آموزا فقط مث تستایی به این سؤالا نگاه کنن که باید حداکثر توی دو دقیقه حل بشه چی؟ احساس کردم دیگه نمی‌تونم سؤالاتی طرح کنم. مغزم قفل قفل شده بود. پا شدم رفتم دم پنجره. خیره شدم به پنجره روبرویی. نمی‌دونم چه قدر گذشت. با صدای اذان به خودم اومدم. رفتم پشت لپ‌تاپم. دفترچه اولیه‌ی آزمون رو باز کردم. صفحه‌ی آخرش زیر آخرین سؤالات با فونت درشت شروع کردم به تایپ کردن:

«دختر عزیزم، پسر نازنینم»

هدف از این آزمون اینه که فقط و فقط یه جور دیگه فکر کردن رو یاد بگیري. امیدوارم اینو بدونی که فقط یه خوام توی زندگی هر مسأله‌ای که باهاش مواجه شدی به جای این که نگران باشی مطمئن باشی این مسأله‌هم در نهایت حل میشه. فقط یه راه ساده درست بهش فکر کنی. از جهات مختلف بهش نگاه کنی.

برات آینده‌ای سرشار از تفکر و اندیشه آرزو می‌کنم. دوست دار تو.

طراح»

حالم بهتر شده بود. حالا که با صداقت نوشته بودم چرا متفاوتم حالم بهتر شده بود. سؤالاتی آخرو طرح کردم. رفتم جای گذاشتم. یه چایی ریختم و آروم آروم بیدار کردم.

امین عابدی‌نژاد

سرپرست دپارتمان آزمون ماخ